

# تولد داوری اجباری یا مرحله‌ای از دادرسی؟

[نظریه‌پرداز به هیأت داوران و شوراهای حل اختلاف در قانون برنامه سوم توسعه]

□ دکتر سام سوادکوهی (مدیرکل دفتر مطالعات حقوقی و تدوین لوایح و مقررات)

الف - کلیاتی پیرامون سابقه داوری الزامی در ایران؛

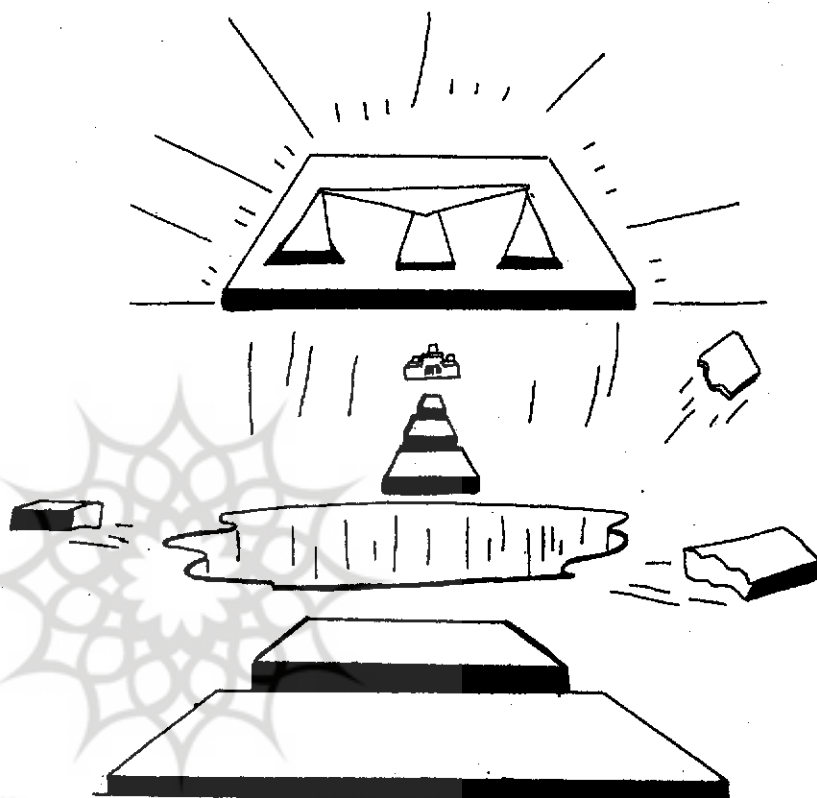
(۱- الف): قبل از انقلاب اسلامی

۱۳۵۷:

سابقه قانونی حکمیت اجباری در ایران به سال (۱۳۰۶) باز می‌گردد. (۳) در قانون حکمیت (۱۳۰۶)، پیش‌بینی نوعی حکمیت الزامی شده بود که به موجب آن، به درخواست هر یک از اصحاب دعوی، موضوع اختلاف به داوری ارجاع می‌گردید. مطابق ماده اول قانون حکمیت (۲۹ اسفند ۱۳۰۶)، هرگاه در دعاوی حقوقی یکی از متداعبین محکمه صلح، بدایت و تجارت از محکمه تقاضا کند و قطع دعوی به طریق حکمیت انجام گیرد، محکمه طرف دیگر دعوی را به موافقت با این تقاضا تکلیف و مطابق مواد ذیل رفتار خواهد کرد؛ مشروط بر اینکه تقاضای حکمیت تا آخر جلسه اول محاکمه به عمل آمده و دعوی در آن محکمه بدایتاً طرح شده باشد.

در سالهای (۱۳۰۸ و ۱۳۱۳)، مقررات حکمیت اصلاح، و حکمیت الزامی لغو و برخی دعاوی از قبیل دعاوی راجع به نکاح و ورشکستگی از صلاحیت داوری خارج شد.

آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۱۸) که دربردارنده مقررات مفصل و نسبتاً



واقع باید از آن دو به لحاظ مداخله دولت و اینکه اقتدار خود را از دولت و نه صرف قرارداد خصوصی بدست آورده‌اند. (۲)، نسبت به وظایف محوله، به عنوان مرحله‌ای از دادرسی یا رسیدگی اجباری یسار نمود. قبل از بررسی صلاحیت و تشکیلات هیأت داوران و شوراهای حل اختلاف؛ کلیاتی راجع به سابقه حکمیت یادآوری اجباری در کشورمان شایان توجه است.

مقدمه:

با تصویب قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در تاریخ (۱۳۷۹/۱/۱۷) (۱)، شاهد تأسیس و تولد دوباره نهاد داوری اجباری یا الزامی هستیم. هیأت داوران و شوراهای حل اختلاف را از این پس باید دو مرجع شبه قضائی دانست که در صورت شکل‌گیری و اجرا در روند دادرسی، تأثیر قابل توجهی بر جای خواهند گذاشت. در

جامعی در خصوص داوری بوده است (از ماده ۶۳۲ تا ۶۸۰) متعرض داوری اجباری نشده و تراضی طرفین در رجوع به داوری را، مبنا قرار داده بود.

در سالهای (۱۳۴۴ و ۱۳۴۵) با اصلاحات (۱۳۴۸ و ۱۳۵۶)، نهاد داوری اجباری مجدداً احیا شد. مطابق قانون تشکیل شوراهای داوری، حل و فصل دعاوی تا ۲۰۰/۰۰۰ ریال در صلاحیت شوراهای داوری قرار گرفت و براساس ماده (۱) آن، وزارت دادگستری عهده‌دار تشکیل تدریجی آن در هر شهر شد. شورای داوری را می‌توان نمونه‌ای از نهاد داوری نیمه دولتی (با وصف مردمی) برای اختلافات خصوصی به حساب آورد.<sup>(۴)</sup>

قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری (مصوب ۱۳۵۶) نیز به داوری اجباری روی آورده و براساس ماده (۱۰) آن با گذشت پنج سال از طرح دعاوی در دادگستری و منتج نشدن آن به حکم، با درخواست هر یک از طرفین، موضوع به داوری ارجاع می‌گردید.

#### (۲- الف): بعد از انقلاب اسلامی:

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، داوری الزامی تا وضع مقررات اخیر (برنامه سوم توسعه) سابقه نداشته است.

از قانون اساسی چنین استفاده می‌شود که غیر از دادگاههای دادگستری نمی‌توان مرجع دیگری را برای رسیدگی به شکایات و امر دادرسی تعیین و به احد از طرفین تحمیل نمود. بر مبنای اصل (۳۴) حق مراجعه به دادگاهها، یک حق اساسی برای افراد شناخته شده که به موجب آن نمی‌توان هیچ کس را از چنین حقی منع و محروم نمود.<sup>(۵)</sup> بند یک اصل (۱۵۶)

قانون اساسی<sup>(۶)</sup> نیز رسیدگی به دعاوی و شکایات و امور حسیبه را از وظایف قوه قضائیه بر شمرده است. اصل (۱۵۹) قانون اساسی، مرجع رسمی تظلمات و شکایات را دادگستری دانسته و تشکیل دادگاهها و تعیین صلاحیت آنها را منوط به حکم قانون نموده است. در اصل (۶۱) قانون اساسی، اعمال قوه قضائیه را به وسیله دادگاههای دادگستری ذکر کرده که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعاوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی بپردازد.

الزام یا اجبار در رجوع به داوری در دعاوی راجعه به اموال عمومی و دولتی را نیز با استفاده از اصل (۱۳۹) قانون اساسی، باید ممنوع دانست. مطابق اصل مزبور، ارجاع دعاوی عمومی و دولتی به داوری در هر مورد موقوف به تصویب هیأت وزیران است و باید به اطلاع مجلس برسد. در مواردی که طرف دعوی خارجی باشد و در موارد مهم داخلی، تصویب مجلس نیز لازمست. به عبارت دیگر، مراجع قضائی یا دادگاههای دادگستری، صالح به رسیدگی به دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی می‌باشند مگر اینکه بنا به درخواست طرف دعوی و قبول هیأت وزیران و مجلس (رضایت طرفین) دعوا به داوری ارجاع گردد.

در قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (مصوب ۱۳۷۳)، نهاد قضائی تحکیم و مورد شناسائی واقع شده است و مطابق ماده (۶) آن، طرفین دعوا در صورت توافق، می‌توانند برای احقاق حق و فصل خصومت به قاضی تحکیم مراجعه نمایند.

با سیاق مذکور در ماده (۶)، قاضی تحکیم را امری مافوق داوری نمی‌توان شناخت. بنابراین تکلیفی الزام‌آور در رجوع طرفین به آن وجود ندارد.<sup>(۷)</sup>

قانون داوری تجاری بین‌المللی (مصوب ۱۳۷۶/۶/۲۶) نیز در بند "الف" ماده (۱)، در تعریف داوری از قاعده تبعیت کرده، می‌گوید: «داوری عبارت است از رفع اختلاف بین متداعیین در خارج از دادگاه به وسیله شخص یا اشخاص حقیقی یا حقوقی مرضی‌الطرفین و یا انتصابی». قانون مزبور، در تعداد داوران، ماده (۱۰) را اختصاص داده و تصریح می‌کند: «تعیین تعداد داوران بر عهده طرفین اختلاف است در صورت عدم تعیین، هیأت داوری مرکب از سه عضو خواهد بود».

قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی که بتازگی به تصویب رسیده است (۷۹/۱/۲۱)، باب هفتم را به داوری اختصاص داده است (ماده ۴۵۴ تا ۵۰۱)، در این قانون جدید اثری از داوری الزامی دیده نمی‌شود.

در کنار مجموعه مقررات یاد شده، از شکل‌گیری داوری دولتی اجباری نیز برای اختلافات دولتی، نباید غفلت نمود. با اجازه‌ای که اصل (۱۳۴) قانون اساسی<sup>(۸)</sup> به دولت داده است، دولت به داوری یا حکمیت دولتی - که با استفاده از ماده (۵۷۷) قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۷۵/۳/۲)<sup>(۹)</sup> ممنوعیت کیفری برای آن نمی‌توان قائل شد - روی آورده و مقررات مختلفی را وضع کرده است. هدف چنین رویکردی، جلوگیری یا پیشگیری از مراجعه دستگاههای دولتی به دادگاههای دادگستری است. "بند سوم" از ماده (۵۷)

قانون بخش تعاونی اقتصاد جمهوری اسلامی ایران، (مصوب ۱۳۷۰/۶/۲۴)؛ (مصوبه ۱۳۷۲/۷/۵) هیأت وزیران مبنی بر اینکه نظر معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری در مقام حل اختلافات دستگاههای دولتی لازم‌الاتباع است و همچنین تبصره (۱۲) قانون بودجه کل کشور در سال (۱۳۷۶) - که به صورت دیگری در بند "ج" تبصره (۹۵) قانون بودجه کل کشور سال (۱۳۷۹) آمده است - نمونه‌هایی از داوری دولتی برای اختلافات دولتی می‌باشد.

### ب - صلاحیت هیأت داوری و شورای حل اختلاف؛

مواد (۲۰، ۲۱ و ۱۸۹) قانون برنامه سوم توسعه راجع به صلاحیت هیأت داوری و شوراهای حل اختلاف است که مسائل هر کدام را جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

#### (۱-ب): صلاحیت هیأت داوری:

به موجب ماده (۲۰) رسیدگی، اظهار نظر و اتخاذ تصمیم در مورد شکایات اشخاص حقیقی و حقوقی از هر یک از تصمیمها در امر واگذاری، در صلاحیت هیأت داوری است. ذیل ماده (۲۱) نیز به صلاحیت هیأت داوری تصریح دارد و مطابق آن؛ "این هیأت در مورد شکایات و اختلافات مربوط به واگذاری، رسیدگی و تصمیم‌گیری خواهد کرد."

بنابراین در مورد شکایات و اختلافات مربوط به واگذاری؛ هیأت داوری صلاحیت رسیدگی و اظهار نظر از یک سو و در نهایت، صلاحیت اتخاذ تصمیم یا اصدار رأی از سوی دیگر را دارد. زیرا در واقع تصمیم هیأت داوری همان رأی است

که در ماده (۲۳) به آن تصریح شده است.

### اشکال قانون اساسی:

اگرچه هر دو ماده (۲۰) و (۲۱)، صراحت در صلاحیت هیأت داوری در رسیدگی به شکایات و اختلافات مربوط به واگذاری دارند اما مهمترین اشکالی که بر چنین تأسیسی متوجه است، مخالفت آن با قانون اساسی است. علاوه بر اصولی که سابقاً متذکر شدیم (اصول ۳۴، ۶۱، ۱۳۹، ۱۵۶ و ۱۵۹) و حقوقی که از آن طریق از شاکی یا خواهان ممکن است تضییع شود و اشخاص برخلاف حقوق اساسی‌شان،

تصویب مجلس برسد. این شبهه، اصولی و با حقوق اساسی مردم در تضاد به نظر می‌رسد.

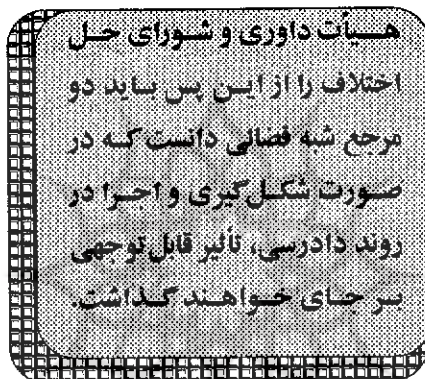
اصل (۱۷۳) قانون اساسی نیز رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنها را در صلاحیت دیوان عدالت اداری دانسته است و لذا مجوزی برای رسیدگی در سایر مراجع نیست. ضمن اینکه صلاحیت و حدود اختیارات دیوان عدالت اداری در خصوص رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی در قوانین عادی نیز آمده است.

بندهای "الف" و "ب" شق "۱" ماده (۱۱) قانون دیوان عدالت اداری، (مصوب ۱۳۶۰/۱۱/۴)، شخصاً صلاحیت و حدود اختیارات دیوان را به شرح زیر اعلام داشته است:

الف - تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی اعم از وزارتخانه‌ها و سازمانها و مؤسسات و شرکتهای دولتی و شهرداریها و تشکیلات و نهادهای انقلاب و مؤسسات وابسته به آنها.

ب - تصمیمات و اقدامات مأمورین واحدهای مذکور در بند "الف" در امور راجع به وظایف آنها.

به رغم تصریح اصول و مواد قانونی فوق‌الاشعار شاید به نظر برسد که قانونگذار خواسته است برای رفع مشکل و کمرنگ نمودن وجهه دولتی تصمیمات هیأت داوری، ارجاع به آن را امری قراردادی توصیف نماید و لذا در قسمت اخیر ماده (۲۰) برنامه سوم توسعه آورده است: "موضوع رجوع به هیأت داوری در



محروم یا ممنوع<sup>(۱۰)</sup> از مراجعه به دادگاههای ذی صلاح گردند، به نظر می‌رسد نهاد داوری تازه تأسیس برخلاف تصریح دو اصل (۱۳۹) و (۱۷۳) قانون اساسی باشد. بر مبنای اصل (۱۳۹) قانون اساسی<sup>(۱۱)</sup>، ارجاع کلی و غیر موردی دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی به داوری (به معنای عام کلمه) جایز نیست. مطابق صریح اصل مزبور، داوری راجع به اموال عمومی و دولتی در هر مورد موکول به تصویب هیأت وزیران است و باید به اطلاع مجلس برسد، یا اینکه پس از تشخیص اهمیت مورد که قاعدتاً قانون مشخص کننده آن خواهد بود، باید به

قراردادهای تنظیمی واگذاری سهام قید می‌شود و به امضای طرفین قرارداد می‌رسد. اما واضح است که هیأت داورى را نمی‌توان نهادی بی‌طرف و غیردولتی محسوب نمود، نیز شأن قضائی هم برای آن نمی‌توان قائل شد. تنها چیزی که باقی می‌ماند، اینست که شاکی یا مدعی را قانوناً و یا به موجب قرارداد ملزم نماییم که در هیأت داورى مورد نظر و نه به مرجع دیگر، طرح دعوی نماید. قسمت اخیر ماده (۲۰) یاد شده، به آن معنا خواهد بود که برخلاف حقوقی که قانون اساسی برای افراد شناخته است، اشخاص باید از آزادی خود صرف‌نظر نمایند<sup>(۱۲)</sup> یا به عبارت دیگر، چنین امری به آنان تحمیل می‌شود. در حالیکه به نظر می‌رسد امر واگذاری سهام دولتی به اشخاص خصوصی از چنان اهمیتی برخوردار باشد که اولاً، علیه افراد چنین عدم تساوی<sup>(۱۳)</sup> در استفاده از حقوق قانونی ایشان نمی‌بایست به اجرا گذاشته می‌شد و ثانیاً، شایسته بود نظارت‌های قضائی امر واگذاری سهام را حتماً رعایت نموده و علاوه بر آن، اقدامات نظارتی دولتی و شبه قضائی نیز اعمال می‌گردید تا تضمین مستحکمی می‌شد در حفظ اموال عمومی و جلوگیری از ضرر و زیان ناشی از جرم و خطاهای غیر عمدی مسؤولان و مجریان امر واگذاری، می‌شد.<sup>(۱۴)</sup>

**(۲-ب): صلاحیت شورای حل اختلاف:**

صلاحیت شوراهای حل اختلاف، ضمن ماده (۱۸۹)<sup>(۱۵)</sup>، قانون برنامه سوم توسعه آمده است. این صلاحیتها را می‌توان در سه مورد تفکیک نمود:

اول- رفع اختلافات محلی؛

دوم- حل و فصل اموری که ماهیت قضائی ندارد؛

سوم- حل و فصل امور که ماهیت قضائی آن از پیچیدگی کمتری برخوردار است.

مورد اول و دوم را بکلی نمی‌توان داخل در مسائل دادرسی و نیز دخیل در حیطة وظایف قوه قضائیه دانست زیرا مورد اول، رفع اختلافات محلی است نه رفع خصومت؛ امری که ممکن است به طرق مختلف مانند کدخدامنشی یا میانجی‌گری تحقق پذیرد و مورد دوم، بصراحت قانونی فاقد ماهیت قضائی است. لذا ظاهراً تداخلی با صلاحیت

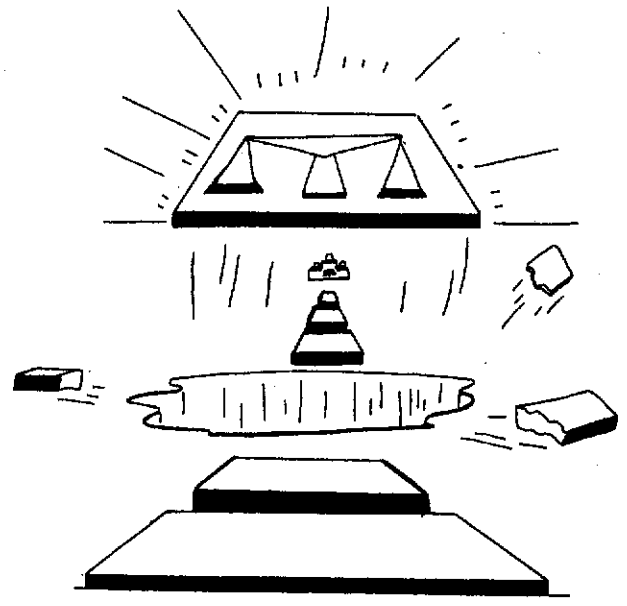
توسعه مشارکتهای مردمی. اضافه می‌نماید که از ماده (۱۸۹) قانون برنامه سوم توسعه، چنین استفاده می‌شود که موارد سه‌گانه ذکر شده از عهده دستگاه قضائی یا سایر مراجع ذی‌ربط دولتی برداشته شده و به عهده شوراهای حل اختلاف واگذار می‌گردد.

مذون، غیر از مواردی که در فوق ذکر شد، حدود وظایف و اختیارات این شوراها را بیان نکرده و آن را موقوف به آیین‌نامه نموده است. آیین‌نامه‌ای که پس از پیشنهاد وزیر دادگستری و تصویب هیأت وزیران به تأیید رئیس قوه قضائیه خواهد رسید. به نظر می‌رسد امری که قوه قضائیه

الزام یا اجبار در رجوع به داورى در دعاوى راجحه به امسوال عسومى و دولتى را نیز با استفاده از اصل (۱۳۹) قانون اساسى، باید ممنوع دانست. مطابق اصل مزبور، ارجاع دعاوى عسومى و دولتى به داورى در هر مورد موقوف به تصویب هیأت وزیران است و نباید به اطلاع مجلس برسد.

مدتها برای رسیدن به آن تحت عناوین مختلف از قبیل قاضی تحکیم، خانه حکمیت و محاکم انصاف، اقدام نموده ولی با توجه به مشکلات ناشی از نقص قانون یا فقدان زمینه اجرایی از انجام آن بازمانده بود، بالاخره توسط ماده (۱۸۹) و در قالب برنامه سوم توسعه دولت، محقق گردید. با وضع ماده (۱۸۹)، ظاهراً قانونگذار احیای نهادی مشابه خانه انصاف (قانون مصوب ۱۳۴۴ با اصلاحات ۱۳۴۸ و ۱۳۵۶) را رازاده نموده است اما چنین مسائلی پیچیدگی کمی دارند و اینکه صلاحیت چنین تأسیسی در امور کیفری هم خواهد بود یا خیر، و یا اینکه در امور حقوقی و کیفری تا چه میزان و چه سقفی

مراجع قضائی ندارد، مگر اینکه منظور مقنن را این بدانیم که برخی از امور حسبی یا غیرترافعی را نیز به عهده آن گذاشته است. در این صورت، مناسب بود قانونگذار حدود آن را معین می‌کرد تا موجب تعارض نشود. اما مورد سوم، اموری را شامل می‌شود که واجد ماهیت قضائی اند. لیکن از جمله مسائلی به شمار می‌روند که پیچیدگی آنها کمتر است. قانونگذار، شأن پیش‌بینی چنین نهادی را برای رسیدگی به امور واجد ماهیت قضائی ساده یا اموری که از پیچیدگی کمتری برخوردارند، در دو مورد بیان کرده است که عبارتند از: الف- کاهش مراجعات مردم به محاکم قضائی؛ و ب-



آن براساس  
آیین‌نامه‌ای باشد که به  
پیشنهاد وزیر  
دادگستری و تصویب  
هیأت وزیران و به  
تأیید رئیس قوه  
قضائیه می‌رسد.  
قبل از اینکه توجه  
خسود را معطوف  
تشکیلات هیأت  
داوری نماییم و به  
مسائل مربوط به  
ترکیب هیأت داور  
و مدت عضویت آنان،  
مهلت و مرجع تجدید

نظرخواهی از آرای هیأت داور  
بپردازیم، نکته‌ای را که در  
تفاوت ترکیب اعضای  
هیأت داور و اعضای شورای  
حل اختلاف یادآور می‌شویم و آن  
اینکه، برخلاف ترکیب اعضای  
هیأت داور، یا از طرف قانونگذار  
منصوب شده یا می‌شوند - اعضای  
شوراهای حل اختلاف، از طرف مردم  
انتخاب می‌شوند. زیرا یکی از دو  
هدفی که مقنن در ماده (۱۸۹)  
ذکر نموده است، همانا توسعه  
مشارکتهای مردمی است؛ امری که  
صرفنظر از مداخله دولت در  
تعیین چگونگی و شیوه آن، جز از  
طریق انتخابات - مانند آنچه در  
مقررات قبل از انقلاب برای  
شورای داور و وجود داشت -  
میسور به نظر نمی‌رسد.

(۱-ج): ترکیب هیأت داور و مدت  
عضویت آنان:

ترکیب هیأت داور را در ماده (۲۱)  
قانون برنامه سوم توسعه، تعیین  
نموده

است. مطابق این ماده، هیأت داور  
موضوع ماده (۲۰) قانون برنامه سوم  
توسعه، مرکب از هفت نفر به شرح زیر  
است:

پنج نفر متخصص امور اقتصادی،  
بازرگانی، فنی و حقوقی به پیشنهاد مشترک  
وزیر امور اقتصادی و دارایی، وزیر  
دادگستری و رئیس سازمان برنامه و بودجه  
و تصویب هیأت وزیران.

رئیس اتاق تعاون.  
رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن  
جمهوری اسلامی ایران.

اگر چه در ذیل ماده (۲۰) آمده که ارجاع  
اختلافات به هیأت داور، در قراردادهای  
تنظیمی و اگذاری سهام قید می‌شود و به  
امضای طرفین قرارداد می‌رسد اما  
نمی‌توان چنین هیأتی را هیأت داور  
قراردادی، مشابه آنچه در ماده (۴۵۴)  
قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی انقلاب  
در امور مدنی<sup>(۱۸)</sup> آمده است به حساب  
آورد. در واقع هیأت داور، مرجعی دولتی  
است که ترکیب آن را قانون تعیین  
نموده است. پنج نفر را وزیر دادگستری و  
اقتصادی و دارایی و رئیس سازمان برنامه و  
بودجه پیشنهاد می‌نمایند و به تصویب  
هیأت وزیران می‌رسد و دو نفر دیگر،  
رئیس اتاق تعاون و رئیس اتاق بازرگانی و  
صنایع و معادن جمهوری اسلامی ایران  
خواهند بود. ترکیب هیأت داور الزامی و  
به طرف خواهان تحمیل می‌شود.

گرچه اعضای هیأت داور ممکن  
است در صورت عدم طرح شکایت، حتی  
یک بار هم تشکیل جلسه ندهند، لیکن  
قانونگذار پیشاپیش، ترکیب هیأتی را که به  
دعاوی احتمالی رسیدگی نماید، تعیین

دارای صلاحیت می‌باشد، مشخص نیست.  
معلوم نیست چگونه یا وجود اهمیت چنین  
اموری این مسائل را به تنظیم آیین‌نامه  
محول نموده است. آیا اساساً می‌توان با  
آیین‌نامه صلاحیتهای دادگاهها را کسر و به  
عهده شوراهای حل اختلاف واگذار نمود؟  
پاسخ از لحاظ قانون اساسی<sup>(۱۶)</sup> و قوانین  
عادی<sup>(۱۷)</sup>، منفی و حداقل بسیار مبهم به  
نظر می‌رسد.

### ج - تشکیلات هیأت داور و شورای حل اختلاف

با نظر به اینکه قانونگذار راجع به  
شورای حل اختلاف تنها به یک ماده اکتفا  
نموده و به گونه‌ای مجمل به بیان کلیاتی  
بسنده نموده است، نمی‌توان قبل از تدوین  
مقررات تفصیلی مربوط به آن، راجع به  
تشکیلات آن بحث نمود. نظر مقنن که در  
قسمت اخیر ماده (۱۸۹) قانون برنامه سوم  
توسعه آمده است بر این مطلب استوار  
گردیده که ترکیب و نحوه انتخاب اعضای

نموده است. چنین اقدامی از سوی قانونگذار با توجه به اینکه مراجع رسمی دولتی صالح (از قوه قضائیه) وجود داشته‌اند، امری بدیع و تأسیسی جدید است.

مدت عضویت پنج نفر از اعضای هیأت داورى را که منصوب از طرف دولت خواهند بود، قانونگذار در بند "اول" ماده (۲)، شش سال تعیین نموده است. از ماده (۲۱) چنین استفاده می‌شود که عضویت رئیس اتاق تعاون و رئیس اتاق بازرگانی و صنایع جمهوری اسلامی ایران قائم به سمت و دائمی است، نه اینکه مانند پنج نفر اعضای انتصابی قائم به شخص و برای مدت معین باشد. بنابراین، در صورت تغییر رؤسای دو اتاق، فرد جایگزین قانوناً عضو هیأت داورى خواهد بود.

بر رسمیت یافتن جلسات هیأت داورى، ماده (۲۲) قانون برنامه سوم توسعه تعیین تکلیف نموده است. به موجب آن با حضور حداقل پنج نفر از اعضا، جلسه رسمیت خواهد یافت. هیأت داورى به صورت جمعی دادرسی خواهد کرد و براساس قسمت اخیر ماده (۲۲)، تصمیمهای آن با رأی اکثریت اعضای حاضر در جلسه دارای اعتبار قانونی خواهد بود. با فرض مزبور، در صورت تشکیل جلسه و رسمیت یافتن آن با حضور پنج نفر از اعضا (مثلاً پنج نفر عضو منصوب دولتی)، نظر یا رأی سه نفر - اگر چه در میان آنان عضو حقوقدان نباشد - معتبر خواهد بود. البته مطابق قسمت آخر ماده (۲۲) برنامه سوم توسعه، نظر اقلیت نیز باید در صورت مجلس قید و به امضا

به نظر می‌رسد امری که قوه قضائیه مدتها برای رسیدن به آن تحت عناوین مختلف از قبیل قضایی تحکیم، خانه حکمیت و محاکم انصاف، اقدام نموده ولی با توجه به مشکلات ناشی از نقص قانون یا فقدان زمینه اجرایی از انجام آن بازمانده بود، بالاخره توسط ماده (۱۸۹) و در قالب برنامه سوم توسعه دولت، محقق گردید.

برسد؛ امری که مشخص نیست دارای چه ضمانت اجرایی می‌باشد. لازم به ذکر است که، قانونگذار به موارد رد یا جرح اعضا و تعیین رئیس یا نایب رئیس و مسأله افتخاری بودن یا نبودن عضویت آنان، اشاره‌ای نداشته و نحوه تشکیل جلسات هیأت و چگونگی اتخاذ تصمیم اعضای آن را به آیین‌نامه‌ای که به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید، موکول نموده است (قسمت دوم ماده ۲۱ قانون برنامه سوم توسعه).

## ۲ - مهلت و مرجع تجدیدنظر خواهی از آرای هیأت داورى:

مهلت تجدیدنظر خواهی را از قسمت اخیر ماده (۲۳) قانون برنامه سوم توسعه، می‌توان بدست آورد. ماده مزبور از حکم مقرر در قوانین سابق تبعیت کرده و مهلت ده روز را تعیین نموده است<sup>(۱۹)</sup> تا چنانچه یکی از طرفین نسبت به رأی صادر شده اعتراض داشته باشد، ظرف مهلت مذکور اعتراض خود را به طور کتبی به دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد، تقدیم نماید.

مرجع تجدید نظر از آرای هیأت داورى براساس قسمت دوم ماده (۲۳) قانون برنامه سوم توسعه، دادگاه ویژه‌ای خواهد بود که توسط رئیس قوه قضائیه تعیین خواهد شد. بنابراین رئیس قوه قضائیه باید حسب تکلیف قانونگذار در برنامه سوم، شعبه تجدیدنظر خواهی از آرای هیأت داورى را، تعیین نماید.

دادگاه ویژه یا شعبه خاص، خارج از نوبت به اعتراض رسیدگی کرده و رأی مقتضی را صادر می‌نماید؛ رأی صادر شده قطعی و لازم‌الاجراست (قسمت اخیر ماده ۲۳ قانون برنامه سوم توسعه).

هیأت داورى - چنانچه پیش از این نیز متذکر شدیم - نهادی دولتی است و نه خصوصی، لذا تصمیمات آن نیز جز و تصمیمات دولتی تلقی می‌شود و اصولاً باید مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراضات نسبت به آرای آن، دیوان عدالت اداری باشد و نه دادگاه ویژه، به شرحی که در ماده (۲۳) آمده است.

### نتیجه:

دو تأسیس شورای حل اختلاف و هیأت داورى و احکام مرتبط با آن دورا، که احتمالاً بر مبنای مصالح خاصی تدوین و لازم‌الاجراء شده‌اند، نمی‌توان در زنجیره سایر مقررات و قوانین اساسی هماهنگ و موزون ارزیابی نمود؛ پرسش مهم اینست که قوه قضائیه با وجود تکالیفی که در قانون اساسی برای او پیش‌بینی شده است، آیا به قوانین عادی عمل خواهد کرد یا راهی دیگر را در پیش خواهد گرفت؟ به عبارت دیگر، بیم آن می‌رود که فقدان پایگاههای نظری و رابطه‌های علت و معلولی بین خواسته‌ها و مسیرهای برگزیده شده

همانند برنامه‌های اول و دوم توسعه، موجب عدم موفقیت برنامه سوم یا حداقل سبب عدم موفقیت در این بخش از برنامه گردد. (۲۰)

### پی‌نوشتها:

۱- که در این مقاله از آن به اختصار "برنامه سوم توسعه" یاد می‌شود.

۲- مطابق تعریف مشهور، "داوری" فن یا تکنیکی است که برای ارائه راه حل به سؤالی که برای دو یا چند شخص مطرح است، توسط یک یا چند شخص دیگر (داور یا داوران) که از طریق قرارداد خصوصی و بر مبنای آن و بدون مداخله دولت، اقتدار خود را به دست می‌آورند به مرحله اجرا در می‌آید. R. DAVID, Arbitrage dans le commerce international, Economica 1981, P.8. قانون جدید داوری کشور سوئد که در (۴ مارس ۱۹۹۹) به تصویب رسیده است، در ماده اول آورده: در اموری که طرفین به مصالحه منتهی نمی‌شوند، ممکن است بر مبنای توافق طرفین، برای حل و فصل، قضیه به داور یا داوران، ارجاع گردد (Revue de l'arbitrage 2000, N 1, page 143 et s.).

۳- مراجعه کنید به مقاله: تحولات داوری در نظام حقوقی ایران - دستاوردهای آن در حوزه داوری بین‌المللی، اولین کنفرانس بین‌المللی داوری جمهوری اسلامی ایران، دکتر گودرز افتخار جهرمی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۶ و ۱۷ آبانماه ۱۳۷۸. (یادآور می‌شود در کلیه تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ویژه اولین کنفرانس بین‌المللی داوری، شماره ۲۷-۲۸، پاییز- زمستان ۱۳۷۸، مقاله مذکور تحت عنوان "تحولات نهاد داوری در قوانین موضوعه ایران - دستاورد آن در حوزه دادرسی بین‌المللی" از صفحه ۱۳ تا ۴۴ به چاپ رسیده و قابل دسترسی می‌باشد).

۴- برای توضیح بیشتر مراجعه کنید به مقاله نگارنده تحت عنوان "داوری خصوصی و داوری دولتی"، مجله دادرسی، شماره ۱۴، خرداد و تیرماه ۱۳۷۸، صفحات ۱۳، ۱۴ و ۱۵.

۵- به موجب اصل (۳۴) "دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هرکس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاههای صالح رجوع نماید همه افراد ملت حق دارند این گونه دادگاهها را در دسترس داشته باشند و هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد."

۶- بند "یک" اصل (۱۵۶) مقرر می‌نماید: "رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع خصومات و اخذ تصمیم و اقدام لازم در آن قسمت از امور حسبیه که قانون معین می‌کند."

۷- برای توضیح رجوع کنید به: محمد سعید قماش، قاضی تحکیم یا سیاست خصوصی سازی قضاوت - شرح و تفسیر ماده ۶ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، فقه اهل بیت، سال سوم - شماره دهم، تابستان ۱۳۷۶، صفحه ۲۰۳ تا ۲۳۹.

۸- مطابق اصل (۱۳۴): "...در موارد اختلاف نظر و یا تداخل در وظایف قانونی دستگاههای دولتی در صورتی که نیاز به تفسیر یا تغییر قانون نداشته باشد، هیأت وزیران که به پیشنهاد رئیس جمهوری اتخاذ می‌شود، لازم‌الاجرا است..."

۹- ماده (۵۷۷): می‌گوید: "چنانچه مستخدمین و مأمورین دولتی اعم از استانداران و فرمانداران و بخشداران یا معاونان آنها و مأمورین انتظامی در غیر موارد حکمیت در اموری که در صلاحیت مراجع قضائی است دخالت نمایند و با وجود اعتراض متداعیین یا یکی از آنها یا اعتراض مقامات صلاحیتدار قضائی رفع مداخله نمایند، به حبس از دو ماه تا سه سال محکوم خواهند شد."

۱۰- مراجعه کنید به اصل (۳۴) قانون اساسی که مقرر داشته، "هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد، منع کرد."

۱۱- مطابق اصل (۱۳۹) قانون اساسی، "صلح دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی یا ارجاع آن به داوری در هر مورد، موکول به تصویب هیأت وزیران است و باید به اطلاع مجلس برسد. در مواردی که طرف دعوی خارجی باشد و در موارد مهم داخلی باید به تصویب مجلس نیز برسد. ماده (۴۵۷) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز با اقتباس از اصل (۱۳۹) قانون اساسی می‌گوید: "ارجاع دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی به داوری پس از تصویب هیأت وزیران و اطلاع مجلس شورای اسلامی صورت می‌گیرد. در مواردی که طرف دعوا خارجی و یا موضوع دعوا از موضوعاتی باشد که قانون آن را مهم تشخیص داده، تصویب مجلس شورای اسلامی نیز ضروری است."

۱۲- مطابق ماده (۹۶۰) قانون مدنی: "هیچ کس نمی‌تواند از خود سلب حریت کند و یا در حدودی که مخالف قوانین و یا اخلاق حسنه باشد از استفاده از حریت خود صرف‌نظر نماید."

۱۳- رجوع کنید به اصل (۱۹) قانون اساسی که

مطابق آن "مردم ایران از هر قوم و قبیله‌ای که باشند از حقوق مساوی برخوردارند."

۱۴- به نظر می‌رسد برای قانونگذار امر واگذاری بسیار مهم بوده است زیرا در ماده (۲۴) قانون برنامه سوم توسعه آورده است: "دولت مکلف است مسئولیت مدنی، محکومیت جزایی مالی و قابل خرید، محکومیت به جبران ضرر و زیان ناشی از جرم و هر محکومیت قابل خرید دیگر مسئولان و مجریان امر واگذاری را در قبال خطاهای غیر عمدی آنان به مناسبت واگذاری، چه به عنوان مسئولیت جمعی و چه به عنوان مسئولیت انفرادی، به هزینه خود به گونه‌ای بیمه کند که بیمه‌گر کلیه هزینه‌ها و مخارجی را که هر یک از مسئولان و مجریان امر واگذاری، تحت هر یک از عناوین موصوف فسوق ملزم به پرداخت آن می‌شوند، بپردازند." در حالی که می‌دانیم مطابق اصل (۴۴) قانون اساسی، بیمه بخش دولتی است یعنی در واقع برای جبران خسارات وارده از سوی مأمورین، دولت خود جبران آن را به عهده می‌گیرد!؟

۱۵- فصل (۲۴) راجع به امور قضائی.

۱۶- مراجعه کنید به اصول (۳۴)، ۶۱، ۱۵۶ و ۱۵۹) قانون اساسی.

۱۷- رجوع کنید به مصوبات ۱۳۷۸ و سال ۱۳۷۹ مجلس شورای اسلامی در مورد آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و کیفی.

۱۸- مطابق ماده (۴۵۴) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی: "کلیه اشخاصی که اهلیت اقامه دعوا دارند می‌توانند با تراضی بکدیگر منازعه و اختلاف خود را خواه در دادگاهها طرح شده یا نشده باشد و در صورت طرح در هر مرحله‌ای از رسیدگی باشد، به داوری یک یا چند نفر ارجاع دهند."

۱۹- در ماده (۶۶۶) آیین دادرسی مدنی سابق، ظرف ده روز بعد از ابلاغ رأی، داور هر یک از طرفین می‌توانست از دادگاهی که دعوی را ارجاع به داوری کرده یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوی را داشته، حکم به ابطال رأی داور را بخواهد. اما مطابق ماده (۴۹۰) قانون آیین دادرسی مدنی جدید، هر یک از طرفین می‌تواند ظرف بیست روز بعد از ابلاغ رأی داور از دادگاهی که دعوی را ارجاع کرده یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوی را دارد، حکم به بطلان رأی داور را بخواهد.

۲۰- رجوع کنید به: کامیابی‌ها و ناکامی‌ها در کارنامه دو برنامه، مجلس و پژوهش، شماره ۲۶، سال ششم، بهمن و اسفند ۱۳۷۷.